

يعقوب ابراهيمي

این انتخابات هیچ چیزی را عوض نخواهد کرد

هر قدر هلهله ی انتخابات در کشورم بلند تر میشود، نمیدانم چرا بیشتر از پیش به درستی آنچه در پیش روست، بی باور میشوم. مایی که از یک وضعیت پریشان بسوی آینده ی مبهم در حرکت ایم، ناخدای سفینه سرنوشت ما از بخت بد، باز هم بیگانه است. هیچکس نمیداند تا کجا خواهیم راند. اما میدانیم، در جهتی که این کشتی سالها در گل نشسته میراند، بعید است جز گرداب منزلگهی در پیش باشد.

نمیدانم سرنشینان بهت زده عزم شکار نهنگ دارند، یا قصد تکرار ماجرای تایتانیک! اما همین سانی که ما با این بادبانهای پاره و پاروی به عاریت گرفته میرانیم، جز ویرانی چی پایانی میتوانیم داشت؟

از یک سو وقتی به گذشته میبینیم، جز سرنوشت بسته و محتوم اما آراسته با تاج کاغذین افتخار های موهوم چیزی به نظر مان نمی آید. سرزمینی را میبینیم، که همیشه ارث و غلبه نظامی تعیین کننده قدرت و سرنوشت ما در مانده ها بوده.

با خود میگوییم شاید این انتخابات اعتراضیست در برابر گذشته. یا شاید سایه روشنی است از بارور شدن باور کثرت گرای شهروندی، بر روی ویرانه های آفتاب سوخته تک باوری و یکسویه نگری.

آخر درین منجلاب ماتم زده که سالهاست اتفاق میمونی در آن نیافتاده، همین یک هلهله به عاریت گرفته کافیسست چنین به وجد مان آورد.

مایی که همیشه طعم تلخ شکل‌های مختلف نظامات تمامت خواه را با تاروپود خویش چشیده ایم، بیشتر از خوشباوری چی کرده میتوانیم؟ میگوییم؛ خوب بالاخره همین شکل اش کافی است، وقتی شکل وجود داشت محتوا در درون آن جان میگیرد.

فقط به همین دل خوش میسازیم. یکی رای میدهیم، یکی تحریم میکنیم و یکی هم بی تفاوت ایم. آخر همه کاری که میتوانیم جز این چی میتواند باشد. و بعد نامش را میگذاریم روش دموکراتیک و رفتن بسوی مدرنیته. هر کدام مان هم برای عمل کرد خود در برابر دیگری صدها دلیل آماده داریم. میگذریم ازین که چی تعدادی نا دانسته این کارها را انجام میدهیم. بیش ازین چی از دست ما می آید؟

مایی که سلسله وار شکار بهانه ایم، بهانه ای دیگری دست مان داده اند، تا به آن دل خوش سازیم.

آما آیا هیچ فکر کرده ایم که، رای دادن یا رای ندادن، تماشا کردن یا در خانه نشستن ما، هیچ اثر معنی داری بر نهایت این بازی پر هیاهو ندارد؟ برای آنانیکه هزاران فرسنگ دور از ما پیرنگ این سناریو را ریخته اند، رای ندادن ما به همان اندازه رای دادن، هیچ ارزشی برایشان ندارد.

آنها میداند، این قصه را با چی پایانی به آخر برسانند. چون امروز سرنوشت ما به یک فلم دست سوم بالیودی مانند است، که نتیجه اش از همان آغاز هویدا است.

همه میدانیم، در نتیجه یکی شاه خواهد شد! اما مردم بازهم گدا میمانند. این همه شعارها و وعده ها همه شک برانگیز اند و گوش مردم از آنها پر. حد اقل این مردم چندی پیش نیز به پای همین شعارها زانو زدند و نمایش را مشروعیت بخشیدند. اما چی حاصل شان شد؟ به جز منت بیگانه گان و یاران بومی آنها که تا هنوز به رخ شان کشیده میشود. تا هنوز از عقب هر تربیون و بلندگوی به مردم طعنه

میدهند، که شایسته گی چنین هدیه ای را نداشتند، حال که برایشان ارزانی شده، باید تا زنده اند منت گذار باشند.

من در میان این هیاهو واقعاً نمیدانم به جز از نظاره کردن "چی باید کرد". اما بگذارید این انتخابات – ولو به عاریت گرفته- با آنکه هیچ چی را عوض نخواهد کرد، برگزار شود. تا فردا نگوئیم اگر آن انتخابات برگزار میشد این طور نمیشد. چنانیکه امروز ده های بهانه ی آماده داریم که اگر آن "انقلاب" نمیشد، یا این "کودتا" اتفاق نمی افتاد، روزگار بهتری میداشتیم. از سوی دیگر عده ای فکر میکنند، برای این انتخابات عاریتی، بهای بزرگی پرداخته شده و خونهای فراوانی ریخته است. بناً فکر میکنند، همین که مردم رای دادند، در های مدرنیت بروی ما گشوده خواهد شد. با این همه من بسیار میترسم که این ملت بعد از آن همه غسل خون ها، بار دیگر همان پیراهن چرکین خویش را به تن نکند!

12.08.2009